

ویکتور سرژ: انسانی برای دوران ما

بخش دوم

نویسنده: سوزان وایزمن

برگردان: پیمان جهان دوست

ویراستار: علی اشرافی

* این مقاله ویژه‌ی "سامان نو" نوشته شده است



سوزان وایزمن

فردریک انگلس: دموکراسی امروزه کمونیسم است

هال درپین: آنچه که مارکس با هم پیوند داد سوسیالیسم انقلابی با دموکراسی انقلابی بود

سرژ عقیده داشت که اصول مسلم و بدیهی پذیرفته شده‌ی انقلاب روسیه دیگر مناسبتی ندارند. او در نوشته‌ی سال ۱۹۴۳ خود، بر این باور بود که همه چیز - علوم، تولید، جنبش‌های اجتماعی و جریان‌های روشنفکری - همه و همه دست‌خوش تغییر و تحول شده است. به باور او تاریخ تنها به دگم‌های مذهبی اجازه ثبات ظاهری داده است.

بازسازی اندیشمندان‌های (تجدیدسلاح عقلانی) ضروری بود که خود آن در گرو یک کاوش خلاقانه قرار داشت. همانطور که سرژ به این نکته اشاره داشت: تقارن فقر سوسیالیسم سنتی... با بحران عظیم انقلابی جهان مدرن - نظم امروزه... را مستقل از عمل برای سوسیالیسم - به طور اجتناب‌ناپذیری مشکل بازسازی سازماندهی به سمت و سوی جامعه‌ای منطقی و عدالت‌خواه را سبب‌ساز شده است. (۳) سرژ نمی‌توانست شدیدتر از این بر لزوم آزادسازی جنبش سوسیالیستی از تفکرات فسیل‌شده تأکید ورزد، و این که شرایط اسفبار نو روش نوینی را نیز طلب می‌کرد- تفکر دیالکتیکی با عمل سیاسی ترکیب می‌شد، به گونه‌ی انسان‌گرایی فعال. سرژ کاملاً حق داشت که در نوشته‌هایش هشدار دهد که تبعیت دایمی از الگوها و فرمول‌های قدیمی نتایج ناگواری برای جنبش سوسیالیستی به ارمغان خواهد آورد. بدیختانه اثبات شد که حق با او بود.

در سال‌های بعد از ۱۹۱۷ خیلی چیزها دست‌خوش تحول شدند. واقعیت انقلاب، آن دسته از کارگرانی که در غرب به خاطر جنگ، انقلاب و بحران رو به تزاید سرمایه‌داری به رادیکالیسم کشانده شده بودند را شجاع کرده بود. جنبش‌های کارگری در کشورهای غربی فعال شده بودند و احزاب کمونیستی که از طرف شوروی مورد حمایت مالی قرار می‌گرفتند، بر اعضایشان افزوده می‌شد. در فاصله-ی دو جنگ تهدید به موجودیت نظام سرمایه‌داری آنچنان عظیم شد که کشورهای آلمان و ایتالیا به فاشیسم متوسل گردیدند. "مصلحه جدید" New Deal پاسخ سرمایه‌داری به جنبش رادیکال کارگری در کشور آمریکا بود که طی آن سرمایه‌داری به

شکست، بازسازی و دموکراسی - به مثابه قلب سوسیالیسم

ویکتور سرژ در مقاله‌هایی که در آخرین سال‌های زندگی‌اش (۱) در باره‌ی غلبه‌ی استالینسم و فاشیسم نوشت، نگاهی به آینده داشت و بازسازی سوسیالیسم را بانگ بر آورد. بانگی که تا شصت سال بعد هم‌چنان بی پاسخ مانده است.

از آن جا که دوره‌ی بعد از جنگ سرد معانی و مفاهیم جدیدی را طلب می‌کند و جهان بر اثر رقابت و کشمکش بین ناسیونالیسم‌های مذهبی چشم‌انداز یأس‌آور و ملالت‌باری را پیش رو دارد، بازسازی سوسیالیسم بیش از هر دوره‌ی دیگری ضروری است.

بازبینی مسائلی که ذهن سرژ را در آن سال‌های سیاه این چنین به خود مشغول کرده بود، در بردارنده‌ی نکاتی است که به کار بازسازی و نجات‌دادن امروز (سوسیالیسم) می‌خورد، هرچند که شرایط زمان او با شرایطی که ما "امروز" در آن به سر می‌بریم اساساً متفاوت است.

سرژ در بحبوحه‌ی جنگ جهانی دوم و در فضای بلافاصله بعد از جنگ، یعنی پیش از آغاز جنگ سرد، می‌نوشت. او از دیدن نابودی تلاش‌های دموکراتیک از پایین به وسیله‌ی ماشین‌های بوروکراتیک کارآمد با گرایش‌های جمع‌گرایانه collectivist tendencies، عمیقاً رنج می‌برد. (۲) نوشته‌هایش در مورد آن رویدادها، امروزه دیگر موضوعیتی ندارند و تأثیری بر واقعیت‌های جهانی که امروز می‌شناسیم، نمی‌گذارند [اما،] چطور سرژ توانست پایان جامعه‌ی شوروی، زوال سوسیال دموکراسی، جهانی‌شدن مدل نیولیبرالیسم و قدرت‌گیری تروریست‌های واپس‌گرای مذهبی را تصور کند؟ گرایش‌هایی که او بدان‌ها توجه کرده و پرسش‌هایی که طرح کرده، هنوز به شرایط کنونی ما مربوط است.

آینده‌نگری سرژ در این مورد که درست از کار در آمده است: اگر جریان جمع‌گرای تاریخاً آگاه، جمع‌گرایی مستبدانه‌ی استالینسم و فاشیسم را بطور موفقیت‌آمیزی به چالش نکشد، به معنای پایان یافتن سوسیالیسم برای یک دوره‌ی کامل تاریخی خواهد بود.



جای سرکوب طبقه‌ی کارگر از سیاست امتیازدهی برای جلب آنان استفاده کرد- به هر حال سیاست فاشیستی و اصلاحات سوسیال دمکراتیک تنها یک هدف مشترک داشت: متوقف‌ساختن و یا به تأخیرانداختن انقلاب. بعد از جنگ جهانی دوم اجرای رفرم‌های رفاهی دولت، به همراه ملی کردن سرمایه‌دارانه‌ی بخش‌های کلیدی صنعت، همسازی و انطباق سرمایه‌داری با خطری بود که از سوی طبقه‌ی کارگر رادیکال شده و ادامه‌ی موجودیت کشور شوروی ضروری ساخته بود.

تجربه‌ی هولناک دو همزاد توتالیتیر، یعنی فاشیسم و استالیسیسم، تفکرات سرژ را در مورد تحولات اقتصادی و سیاسی دوران بعد از جنگ جهانی دوم شکل و قوام داد. شرایط زندگی بشریت توسط این دو رژیم رو به وخامت گذاشته بود: جنبش طبقه‌ی کارگر از سوی فاشیسم ضربه‌ی کاری خورده بود، و استالیسیسم سرنوشت سوسیالیسم را در همه جا مورد تهدید قرار داده بود.

تا زمانی که شوروی در موقعیتی بود که می‌توانست آن جنبش‌های انقلابی‌ای که از زاویه‌ی چپ مخالف او بودند را سرکوب کند و سایر جنبش‌ها را به مجرای مبارزات آزادی بخش ملی ضد امپریالیستی، یعنی زاید دولت مطلقه شوروی، هدایت کند، نه مبارزه‌جویی طبقه-ی کارگر در غرب و نه انقلاب‌های ضد استعماری در شرق هیچ یک در بالا بردن روحیه بشریت اثری نداشت و سوسیالیسم هنوز آرمان شهری بیش نبود. (۴)

به گفته‌ی سرژ، استالیسیسم - در سیمای سوسیالیسم روسی - نظامی منحنی، بی‌مدارا و و با کم‌ترین بهره از منطق و استدلال دیالکتیکی بود.

سوسیالیست‌های اروپایی که آلوده به استالیسیسم شده بودند، قادر نبودند که بنیادهای نژادپرستی و سامی‌ستیزی، یا جذابیت میهن-پرستی ارتجاعی فاشیستی را درک کنند- و اینان بخاطر عدم توجه-شان به تغییراتی که بر اثر پیشرفت‌های تکنولوژی در دولت و اقتصاد روی داده بود، ضعیف و زبون شده بودند. (۵)

این امری انکارناپذیر بود که رژیم استالینیستی شوروی، فاشیسم، نازیسم و "پیمان جدید" New Deal دولت آمریکا ویژگی‌های مشترکی داشتند که منعکس‌کننده گرایش‌های جمع‌گرایی collectivist اقتصاد مدرن بود. تروتسکی هم در نوشته‌های سال ۱۹۳۹ به این شباهت‌ها اشاره‌ای دارد. جنبش سوسیالیستی به دقت روشنفکرانه، به درک درستی از اقتصاد سیاسی و به فلسفه‌ی زنده‌ای نیاز داشت که راه را به کارگران نشان دهد تا آنان بتوانند کنترل دمکراتیک جامعه را در دست گیرند، اقتصاد خردمندان‌های را سازماندهی کنند و به اعتبار و شان والاتری برسند. (۶)

در واقع، تفکر سوسیالیستی نیازمند بروزشدن بود تا در جریان آخرین تحولات اقتصادی، کشفیات در علوم و شناخت پیشرفت‌های روانشناسی قرار گیرد. استالیسیسم با دگم‌های دولتی‌اش مانع تحول روشنفکرانه شده بود، و تفکر و "مالکیت" حقیقت فلسفی را کنترل و هدفمند کرده بود. متد مارکسیستی تجزیه و تحلیل و تفسیر تاریخ در نتیجه چنین روش‌هایی رو به وخامت گذاشته بود. سوسیالیست-

های اروپایی حتی در "محدوده‌ی خودی" اقتصاد سیاسی، نسبت به تغییرات ناشی از پیشرفت‌های تکنولوژی که به بارآوری کار و کاهش اهمیت کار یدی انجامیده بود، بی‌اعتنا شده بودند. تحولات در صنعت تناسب و رابطه‌های سنتی طبقاتی را بهم زد و متعاقب آن بوروکرات‌های در حاکمیت، به همراه قشر میانی کارگزاران، تکنسین‌ها، مدیران و تحصیل کردگان جامعه شناس، اقتصاددان‌ها و روانشناس‌ها جایگاه مهم‌تری را در اقتصاد احراز کردند. سرژ نوشت که تحلیل موجود مبارزه‌ی طبقاتی بسیار شماتیک است، چرا که در آن نه نقش سهام‌داران و سرمایه‌داران کلان و نه نقش کارمندان عادی دولت توتالیتیر به حساب نیامده است. (۷)

سرژ با ابهامات جدیدی دست و پنجه نرم می‌کرد و از اینکه سوسیالیست‌ها در تلاش‌شان برای تفسیر و احتمال رویدادهای جدید جهان قادر نبودند خلاقانه بیندیشند، دچار نومیدی و یاس می‌شد.

سرژ متقاعد شده بود که لایه‌های اجتماعی جدیدی که توسط تکنوکرات‌ها در جوامع توتالیتیر نمایندگی می‌شدند (در بخش کارمندان دولتی و بوروکراسی حاکم) نقش جدید و مهمی را ایفا می‌کنند، حتی نقشی مهمتر از آن چه که طبقه‌ی کارگر در چنین جوامعی بر عهده دارند. افزون بر این، بوروکراسی‌های جمع‌گرایی جدید، خواه از نوع "شوروی" (استالینی) و خواه از نوع فاشیستی‌اش در جوامعی عمل می‌کردند که کاملاً ضد دمکراتیک بودند و به آزادی‌های مدنی تقریباً هیچ اجازه‌ای داده نمی‌شد. چنین امری مسئله‌ی دمکراسی و آزادی را حتی پراهمیت‌تر جلوه می‌داد.

اتحاد جماهیر شوروی نمایانگر نیروی جدیدی در جهان بود که نه سرمایه‌داری بود و نه سوسیالیستی، منتهی ماهیت مبارزه طبقاتی را در جهان تغییر داده بود. چنین نیرویی هم اکنون سد راه سوسیالیسم شده بود و بر تمام مبارزات جاری تأثیری منفی بر جای گذاشته بود. هنوز زمان لازم است تا ما ضربه‌های این آسیب را جبران کنیم.

این بسیار هوشیارانه بود که - همانگونه که سرژ و رفقایش پیشتر در موردش اندیشیده و گفته بودند - جمع‌گرایی (کلکتیویسم) با سوسیالیسم یکی گرفته نشود. زیرا این پدیده در واقع می‌توانست ضد سوسیالیستی باشد و نشان آشکار شکل‌های نوینی از استثمار باشد. از دیدگاه سرژ عدم دقت به این مقوله نشان دهنده‌ی ضعف مفرد جنبش‌های سوسیالیستی و تفکر سوسیالیستی بود. شکست جنبش‌های سوسیالیستی در اروپا، بخشاً به دلیل همین ضعف تئوریک و سازماندهی بود. سوسیالیست‌های اروپایی به خاطر توان اندک و نداشتن دوراندیشی "به طور خونبار از رویدادها عقب ماندند". سرژ هم چنین اضافه می‌کند که "فاکتور ذهنی با شرایط عینی یکسان نبود"، و اینکه سوسیالیست‌ها به طور واضح از خطراتی که تهدیدشان می‌کرد، و یا از فرصت‌هایی که در پیش رویشان بود، آگاه نبودند. افزون بر این، بلشویک‌ها بخشاً در پیشروی توتالیسم در شوروی مسئول بودند: سرژ روانشناسی بلشویک‌ها را، به خاطر ناآگاهی‌شان از ارزش‌های دمکراتیک و شیوه‌های به کارگیری-



شان، مقصر می‌دانست. بلشویک‌ها ناتوانی ایدئولوژیک خود را با ارائه‌گرایی، اعمال اتوریته و همچنین ترور جبران کردند. (۸) سرژ باور داشت که کارکردهای گسترش یافته‌ی دولت‌های مدرن، ایده‌ی زوال دولت را به مفهومی منسوخ شده تبدیل کرد. دولت کمون‌های آزادی که بلشویک‌ها در ۱۹۱۷ در نظر داشتند، ورشکست شد و ایده‌ی زوال دولت در دوره حیات لنین مرد و به سرانجام نرسید. (۹)

جهان تغییر کرده بود و تئوری‌های قدیمی قادر نبودند عصر سرمایه‌مالی و نقش گسترش استالینیستی را به طور دقیق تجزیه و تحلیل کنند. استالین سوسیالیسم را در خون غرق کرده و سیستم هولناکی برپا ساخته بود که با مارکسیسم یکی دانسته می‌شد. تسویه حساب نظری با این میراث شوم هنوز در جریان است، میراثی که در همه جا کارگران را دچار سردرگمی کرد و مارکسیسم را واژگون ساخت. این‌گونه بود که این سیستم ضد سوسیالیستی و استثمارگر با بشریت سر جنگ داشت.

بنا به گفته‌ی سرژ زمینه‌های خوشبینی وجود داشت. بنا به باور وی بازسازی اروپای بعد از جنگ طبقه کارگر را قدرتمند خواهد کرد و وابستگی بین ملت‌ها می‌تواند به بین‌المللی شدن جوامعی بیانجامد که به ترفیع رشد مبارزه‌ی سوسیالیستی منجر گردد. در همان حال رژیم‌های توتالیتر واکنش‌های شدید و عمیقاً ضداقتدارگرایی را بر خواهند انگیزد، هر چند که نسل جوان در دست یافتن به امید و آرزوهایش هنوز دچار سردرگمی و سرگردانی بود. با این همه، این نسل به آزادی و رهایی باور داشت و جدا از مشقت‌آمیز و مصیبت‌بار بودن شرایط آنی، سوسیالیسم آینده بزرگی در پیش روی داشت. ضعف روشنگری جنبش سوسیالیستی - که ماشین هولناک و مقتدر استالینیستی همه انرژی‌اش را به تحلیل برده بود - تنها می‌توانست با دوره‌ای از شورش و طغیان علاج یابد. (۱۰)

ما ظاهراً وارد آن دوران شورش و طغیان شده‌ایم. جوانان بیکار مهاجر در عین سردرگمی، خشم، نومیدی و محروم از آمادگی اندیشمندانه در فرانسه طغیان می‌کنند و در همان حال، مهاجران دوچندان استثمارشده در آمریکا دست به تظاهرات گسترده‌ای می‌زنند. در ایران و کره کارگران و دانشجویان به طور مرتب سر به شورش برمی‌دارند. این امیدواری هنوز هست که اقتصاد و جامعه آن گونه سازماندهی شوند که به بشریت و اجتماع خدمت کنند و نه بالعکس.

سرژ در داوری گرایش‌های مورد نظرش، به نادرست قضاوت کرد و بر این باور بود که جهان، تحت تاثیر اتحاد جماهیر شوروی در حال گذار از سرمایه‌داری است. سرز بر خلاف متفکران هم‌دوره‌اش بانگ ورشکستگی سوسیالیسم را آواز نداد، بلکه زایش دوباره‌ی آن را خواستار شد. او تأکید داشت که هدف می‌بایست در راستای ایجاد جامعه‌ای باشد که آزادی انسان را تضمین کند - و نه تنها در جهت منافع توده‌های کارگر بلکه برای کل بشریت. دموکراسی معنایش باید دموکراسی کار باشد؛ آزادی نیز باید آزادی‌های فردی و سیاسی را معنا بخشد.

برای سرخوردگان آن زمان تا به حال پراهمیت‌ترین چیز این بوده است که منطقه‌ی نفوذ افراد اپوزسیون چپ، همچون سرژ، که از بازماندگان فجایع دهه سی هستند را یادآوری کنند. زمانی را که این افراد در حالی که تحت تعقیب ان.ک.و.د. (پلیس امنیتی استالین NKVD) و گشتاپو بودند، با استالینیسم درافتادند و سپس در دوران جنگ سرد دست رد به لیبرالیسم سرمایه‌داری زدند. ویکتور سرژ در نامه‌ای به مک دونالد (۱۹۴۵) (۱۱) چنین هشدار داد که منفی‌گرایی صرفاً یک حالت روحی - روانی است و نه یک راه حل. واکنش‌های احساسی به فجایع رخ داده در اواسط قرن، ضمن این که قابل درک است، اما به طور مشخصی تفکر کاوش‌گرانه و تجزیه و تحلیل روشنگرانه را ترک می‌کند. همه‌ی آن چیزی که برای ما به جا مانده است فراست و شعور است؛ یعنی مجموعه‌ای از دانش و فن، و یک میل درونی برای یک زندگی والا تر. سرژ در پاسخ به بسیاری از سوسیالیست‌هایی که به رازورزی و عرفان مسیحیت بازگشته بودند و یا به آنانی که به اعمال فردگرایانه‌ی وجدان خود پناه برده بودند، اشاره می‌کند که تهور وجدان و پایبندی اخلاقی به یک عمل از ضروریات قطعی هستند، اما هیچ ارزش اجتماعی ندارند مگر این که با اعمال توأم با پشتکاری، همگانی و فعالیت‌هایی که عظیم‌ترین شمار مردم را بسوی خود جلب کنند، همراه شوند. این یعنی آن چه که یک جنبش ترقی خواهانه به آن نیازمند است. (۱۲)

ادامه دارد...

پانویس‌ها:

- ۱- سرژ سال ۱۹۴۷ در مکزیک جان سپرد.
- ۲- برای بررسی کامل‌تر افکار سرژ در آخرین سال‌های حیاتش می‌توانید به فصل هشتم کتاب سوزان وایزمن، ویکتور سرژ: "مسیر بر امید قرار گرفته است" رجوع کنید.
- ۳- "ضرورت بازسازی سوسیالیسم" نشریه "جهان، آزادی و سوسیالیسم" مکزیک ژوئن ۱۹۴۵.
- ۴- ویکتور سرژ، comets (انتشارات Actessud ۱۹۸۵) صفحه ۱۸۱.
- ۵- ویکتور سرژ، "ضرورت بازسازی سوسیالیسم"، نشریه "جهان، آزادی و سوسیالیسم" (شماره ۳ ژوئن ۱۹۴۶) صفحات ۱۲-۱۴، [ویکتور سرژ، خاطرات یک انقلابی و چهار جلسه سیاسی ۱۹۰۸-۱۹۴۸، Bouquins، ۲۰۰۱، صفحات ۸۳۸-۸۴۷].
- ۶- ویکتور سرژ، "آیا شوروی یک رژیم سوسیالیستی است؟" (اسپارناکوس، سری B، شماره ۸ اکتبر - نوامبر ۱۹۷۲).
- ۷- ویکتور سرژ، "ضرورت بازسازی سوسیالیسم"، صفحه ۱۸.
- ۸- "برای بازسازی سوسیالیسم"، نشریه "توده‌ها، سوسیالیسم و آزادی" (شماره ۳ ژوئن ۱۹۴۶، فرانسه) صفحات ۱۲-۱۴، Bouquins ۲۰۰۱، صفحات ۸۳۸-۸۴۷.
- ۹- "برای بازسازی سوسیالیسم"، (۱۹۴۶).
- ۱۰- "برای بازسازی سوسیالیسم"، نشریه توده‌ها، سوسیالیسم و آزادی" (شماره ۳ ژوئن ۱۹۴۶).
- ۱۱- دوایت مک‌دونالد (۱۹۰۶-۱۹۸۲)، ژورنالیست مبارزه‌جو، مقاله نویسنده، ناقد ادبی و فیلم‌ساز که از تروتسکیسم به آنارکو-پاسیفیسم و سپس به لیبرالیسم مستقل روی آورد. "نشی‌ترین" روشنفکر نیویورکی در تحریریه نشریه پارتیزان ریویو بود. او نشریه پارتیزان ریویو را در سال ۱۹۴۳ ترک گفت و در سال ۱۹۴۴ نشریه polit را بنیان نهاد که تا سال ۱۹۴۹ به عنوان ادیتور آن نشریه باقی ماند.
- ۱۲- نامه ویکتور سرژ به دوایت مک‌دونالد، ۸ اکتبر، مقاله‌های مک‌دونالد، کتابخانه دانشگاه ییل.

